

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سایت پولیتستروم
برگردان: آمادور نویدی
۱۷ جون ۲۰۲۲

سرشت طبقاتی فاشیسم

(۳)



فهرست:

۱. چه زمانی و چگونه سرمایه‌داری به فاشیسم تبدیل می‌شود؟
۲. چه تفاوت کیفی بین دوره شکل‌گیری فاشیسم (فاشیزاسیون) و فاشیسم وجود دارد؟ این تفاوت چگونه بوجود می‌آید؟
۳. چگونه فاشیسم موفق می‌شود و ما چگونه می‌توانیم مانع از آن شویم؟

مؤرخان بورژوائی و مبلغان آن‌ها جهت اسطوره‌سازی فاشیسم، هر مسیر ممکن و قابل‌تصور را پیموده‌اند، تا از تعریف معناداری که بتواند منافع آن‌ها را به خطر بیندازد، پرهیز کنند. آن‌ها با تکذیب هر رویکرد طبقاتی، پیشینه اجتماعی و اقتصادی فاشیسم را نادیده می‌گیرند. آن‌ها با خودداری از اهداف تاریخی، به عناصر ریز ایدئولوژی‌های

تاریخی فاشیست مراجعه می‌کنند و هر فلسفه ای را که دوست دارند ماهیت فاشیسم بنامند، از درون این خورجین ایده ها، گردآوری می‌کنند.

راجر گریفین یک کارشناس تاریخ فاشیست است که اغلب به آن اشاره می‌شود، کسی که بصیرت ماهرانه خودش را که فاشیسم اساساً تلاشی جهت «تغییر شکل» (یا، تولد دوباره) ملی برای حذف عناصر روبه زوال زندگی مدرنست، تئوریزه کرده است. پیش‌رفت فاشیسم، همان‌گونه که گریفین آنرا شرح می‌دهد، نظیر نوگرایی یا مدرنیسم فرهنگی، سیاسی، و اقتصادیست.

استنتاج گریفین از تجزیه و تحلیل پیچ‌هایی می‌آید که ایدئولوگ‌های فاشیست در مورد خودشان می‌گویند. کسانی که پروژه فاشیستی را قهرمانانه در حال غلبه علیه نظم جهانی کهنه به تصویر می‌کشند.

نویسندگانی مانند آندریاس آملند، امبرتو اکو و استانی جی. پاین، از شباهت‌هایی همانند گریفین استفاده می‌کنند. آن‌ها سرشت اساسی فاشیسم را از نیات خودخوانده خودشان، زیبایی و لفاظی تهاجمی نتیجه‌گیری می‌کنند.

در برنامه آن‌ها، واقعیت سیاسی فاشیسم در نهایت با راهپیمایی‌های رقت‌انگیز همراه با مشعل، علائم شیطانی و تشویق‌های برتری‌گرائی مشخص می‌شود. این ایدئولوژی با اراده مردی قوی به نتیجه سیاسی رسیده است که تنها آرمانش پایه و اساس نظم جدید است.

این نوع از پژوهش از نظر معنا هیچ کیفیتی واقعی از فاشیسم را ارائه نمی‌دهد، نه منشأ، و نه ترکیب داخلی آنرا روشن می‌کند. داستان آن‌ها لکه تاریخی جوامع سرمایه‌داری را که در مرحله اول منجر به صعود فاشیسم شد، پنهان می‌کند! آن‌ها قصد دارند ثابت کنند که فاشیسم به نوعی در تضاد با جامعه سلامت لیبرال است که نویسندگان به آن تعلق دارند. برای آن‌ها، فاشیسم فقط به معنای طغیان بی‌خبری و نارضایتی توده‌ئی است. این دیکتاتوری‌های توده‌پسند فقط یک تصادف ناگوار در تاریخ اند، و اگر فقط «ما مردم» مراقب باشیم نباید مجدداً ظهور کنند.

گنورگی دیمیتروف با حرکت از هر تجزیه و تحلیل ایده آل، تعریف مارکسیستی بزرگی از فاشیسم به ما ارائه داد و آن چیزی نیست بجز:

«دیکتاتوری علنی تروریستی از ارتجاعی‌ترین، شوینستی‌ترین، و امپریالیستی‌ترین عناصر سرمایه‌مالی ...

فاشیسم نه قدرتیست که بالای طبقات ایستاده، و نه دولت خرده بورژوازی یا لومپن پرولتاریا بر سرمایه‌مالی.

فاشیسم خود قدرت سرمایه‌مالی است. فاشیسم یک سازمان انتقام‌جوی تروریستی علیه طبقه کارگر و بخش انقلابی دهقانی و روشن‌فکری است. فاشیسم در سیاست خارجی، وطن‌پرستی متعصب در وحشیانه‌ترین شکل آنست، که نفرت حیوانی را علیه ملل دیگر تحریک می‌کند».

فاشیسم اوج همه گرایش‌های ثابت سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آنست. این گرایش در هر کشور سرمایه‌داری با تعمیق بحران‌های آن، بارها به سوی فاشیسم رشد کرده است.

۳. چگونه فاشیسم موفق می‌شود و ما چگونه می‌توانیم مانع از آن شویم؟

سوسیال‌دمکراسی در اینجا نقش خود را در پروسه فاشیسم‌آسیون بازی می‌کند. سوسیال‌دمکراسی از احزاب سرمایه‌داری دمکراتیک-سوسیالیست گرفته تا دیگر سازمان‌های کارگری هم‌قطار در بسیاری از اشکال خود، نشان‌دهنده رفرمیسم است. نیروهای سوسیال‌دمکراتیک در جامعه سرمایه‌داری مستقیماً در سمت و سوی از هم‌پاشیدگی پرولتاریا و ایدئولوژی آن کار می‌کنند.

سوسیال دموکراسی در حالی که با هم‌تایان انتخاباتی فاشیست خود وحشت جنگ داخلی را از بین می‌برد، با آویزان ساختن ته مانده های خوش‌مزه میز صنعت‌گران، کارگران را خلع سلاح می‌کند. سوسیال دموکراسی خواهان حفظ نظم اجتماعی (سلطه بورژوازی)، مبارزه علیه تهییج‌کنندگان کمونیست و تمرکز کامل بر مبارزه اقتصادی‌ست. این نیروها طبقه کارگر را از نظر ایدئولوژیک خنثی نموده، و انرژی انقلابی آن‌را تخلیه می‌کنند تا زمینه را جهت شکست قطعی آن آماده سازند.

پرولتاریا درست در زمان نزدیک شدن به لحظه حیاتی از وضعیت حساس انقلابی، مشروط می‌شود. به جای این‌که کارگران از این فرصت برای خودشان استفاده کنند، کاملاً افسرده شده و در برابر حملات مرتجعان و فاشیست‌ها قادر به مقاومت نیستند.

تاریخ مؤید این پروسه است؛

به لطف سیاست‌های خائنانه «صلح‌دوستانه» سوسیال دموکرات‌هایی که فشار جنبش پرولتاریا را مهار کردند و مبارزه بی‌رحمانه ای علیه اتحادیه‌ها و کمینترن به راه انداختند، فاشیست‌های قرن ۲۰ در آلمان، ایتالیا، اتریش، لتونی و پولند، به قدرت رسیدند. برجسته‌ترین نمونه‌ها در پولند و آلمان، جاهائی بودند که سازمان‌های شبه نظامی احزاب سوسیال دموکرات («جبهه آهنین» و «میلیشای کارگری»، به ترتیب)، تحت لوای شعار آزادی و دموکراسی، علیه کمونیست‌ها حملات مستقیمی کردند. در پولند، در سال ۱۹۲۶، میلیتانت‌های سوسیال دموکرات از رژیم فاشیستی ژوزف پیلسودسکی پشتیبانی کردند.

اتفاقی نیست که انترناسیونال سوم، در تجزیه و تحلیل خود از موفقیت‌های سوسیال دموکرات‌ها، این روند را با واژه سوسیال فاشیسم توصیف کرد. باز هم تصادفی نیست که تمام سبک‌های متداول «سوسیالیستی» در عوام‌فریبی فاشیسم (علاقه به شعار توخالی برای کارگر، مجازات «انگلهای اجتماعی» و جدل‌های پوچ، و پُرطمطراق ضدسرمایه داری)، همگی از سوسیال دموکراسی وام گرفته شده اند.

فاشیسم با یک شوربای لفاظی، چاشنی زده با توهمات وحدت طبقاتی در دولت فراطبقاتی، پایگاهی اجتماعی برای انقلاب ملی ایجاد می‌کند، که افسار فقیر خرده بورژوازی، بورژوازی متوسط و عناصر ارتجاعی‌تر طبقه کارگر پریشان‌حال، به ویژه دهقانان را در برمی‌گیرد.



از میان عناصر تباردار جامعه که رهبران خود را به طور کامل در سقوط ساختار اجتماعی از دست داده اند، بورژوازی باندهای گوناگونی را سازمان‌دهی می‌کند تا به دل‌خواه به عنوان دست‌یار مسلح برای دیکتاتور عمل کنند. زمانی‌که از شبه نظامیان فاشیست (اسکوادریست) های ایتالیا، یا نیروهای شبه نظامی ضدکمونیستی (فرای کورپس) داوطلب، یا استورم تروپر (اس آ) شبه نظامی المانی، گاردهای سفید فنلاندی، ایژاگی های لتونی، کنترهای (ضدانقلاب) نیکارگوئه یا گرگ‌های خاکستری ترکیه حرف بزیم، همه آن‌ها به یک چیز اساسی رجوع می‌کنند.

این سازمان‌ها بدون هیچ محدودیت قانونی، کثیف‌ترین و نوکر‌مآبه ترین کارها را جهت حفظ نظم، که در اسم مستقل هستند، جهت تثبیت رژیم بی‌رحم سرمایه داری انجام می‌دهند. از این نیروها که به عنوان آشوب‌گر (آزیتاتور) های بورژوازی عمل می‌کنند، خواسته می‌شود تا به عنوان میهن‌پرست، کارگران و دهقانان خائنی را که به سوسیال دمکرات‌ها چشمک زده اند، نابود سازند.

در حادثه‌ترین دوره های آشفته‌گی انقلابی، وقتی‌که طبقه حاکم دیگر نمی‌تواند روی حامیان حرفه‌ئی (ارتش و پولیس) نظم سرمایه داری در حال فروپاشی و در دوران بحران گسترده حساب کند، فعالیت‌های جناح داوطلب دولت وسیع‌ترین دامنه خود را به دست می‌آورد.



چکمه پوش‌ها به نمایندگی از اربابان سرمایه دار خود فراخوانده می‌شوند تا در آتش‌های فروزان مبارزه طبقاتی راهپیمائی کنند. با این‌حال، نقطه ای وجود دارد که در آن به سرعت، این ارادل و اوباش لازم نیستند، و باید به وسیله نیروهای ائتلاف منافع سرمایه فاشیستی به انقیاد درآورده شوند.

پاکسازی افراطیون خرده بورژوازی از جنبش فاشیستی، که با ایدئولوژی تثبیت کننده سرمایه داری سرشت بالقوه ای دارند، یکی دیگر از پیش‌رفت‌های فاشیسم است که تقریباً در همه جای جهان دیده می‌شود. در بسیاری از جایها این پاکسازی به اعدام توده‌ئی توسعه می‌یابد، از جمله، پروسه ای که به همین نام توسط پاکسازی المانی ارنست رام (اس آ)؛ شب دشنه های بلند شناخته می‌شود. همچنین، و به ویژه شکنجه حزب صلیب پیکان هنگری به وسیله رژیم فاشیست هورتی (سیاست‌مدار پادشاهی هنگری)، شکست جنبش ملی- سندیکالیست پرتغال توسط سالازار، همزمان سرکوب به وسیله دولت پیلسودسکی کمپ پلند بزرگ و دیگر سازمان‌های راست افراطی پولندی تا زمان شکست در اوایل دهه

۱۹۳۰، حذف اقدام یکپارچه (انتگرالیستی) برازیل به وسیله رژیم وارگاس در سال ۱۹۳۷ و سرکوب گرگ‌های خاکستری توسط کودتای کنان اوران در سالهای ۱۹۸۰-۸۱، و ...

در جاهای دیگر، بورژوازی به فرزندان خودش خود ضربه ملامت‌تری می‌زند. سازمان چیلیایی سرزمین پدری و آزادی پس از کودتای ۱۹۷۳ به زور منحل شد، «اتحادیه اقدام دانشجویی» اندونزی به همین‌صورت به وسیله کودتای سوهارتو در سال ۱۹۶۶ منحل شد.

و در جاهای دیگر، مانند امریکای لاتین در اواخر قرن ۲۰، سرمایه دارها به آسانی نتوانستند به ثبات لازم برای رژیم‌های خود دسترسی پیدا کنند. در این شرایط، همه نوع گروه‌های فاشیست داوطلب به عنوان یک نیروی ذخیره علیه تهدید انقلابی شدید اقدام کرده اند.



میلیتاریسم آخرین ویژگی مشخص از اقدام فاشیستی‌ست. توسعه طلبی تهاجمی، ارکان فاشیسم، معمولاً در نسخه‌های تبلیغی درجه پائین و عشق میهن‌پرستانه برای عدالت تاریخی پیچیده می‌شود.

زخم زبان قدیمی «فاشیسم جنگ است»، واقعاً صادق است، زیرا که سرمایه داری در حال زوال خود برای طولانی کردن عمر خود نمی‌تواند ابزار دیگری به جز نابودی عمده کالاها و شیوه تولید آنها را فراهم سازد. با اختراع کیمیایی، نیروهای متمرکز بورژوازی ارزیابی مجدد کامل قیمت کالاها را از طریق تقسیم نابودی بازار جهانی را که از قبل تفکیک شده انجام می‌دهند.

تعجبی ندارد که تقویت میلیتاریسم اجتماعی منجر به تقویت نقش نیروهای مسلح حرفه‌ئی در زندگی عمومی می‌شود. خود ارتش، با رهبری خود که از نظر اقتصادی با طبقه حاکم ترکیب شده است، به این مراقبت عمومی پاسخ متقابل می‌دهد. به علاوه، در کشورهای «درحال توسعه» سرمایه داری، جایی که بورژوازی قادر نیست رهبران سیاسی را جهت نجات سرمایه داری مطرح کند، این فرماندهی نظامی است که مسئولیت حفظ نظم را به عهده می‌گیرد - و از این طریق، مستقیماً دیکتاتوری فاشیست را رسمی می‌کند.

نمونه‌های آن فراوان است:

کودتای سرهنگان یونان، دهه‌ها کودتاها مستمر ارتش ترکیه، باند اندونزیایی جنرال سوهارتو (که یک میلیون کمونیست را در سال ۱۹۶۶ قتل‌عام کردند)، نسلی از جنرال‌های بولیوی طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰، پینوچیت بدنام و همانند وی در سرتاسر امریکای لاتین، خونتای جنوب شرقی آسیا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، غیره و غیره.

همه این رژیم‌ها و جنبش‌ها فارغ از نام و یا ملیت، واقعاً تجسم فاشیسم با توصیف شکل واقعی آن بودند. ناسیونال سوسیالیسم، فالانژیسم، گاردیسم، سزارسیم دمکراتیک، مجاریسم، سلفیسم، هندوتوا، و کودوچا از جمله جریان‌های ایدئولوژیک متعدد پیشرفت فاشیسم هستند. علی‌رغم دام تمایز رسوم ملی یا فرهنگی که واقعاً وجود دارند، این ایدئولوژی‌ها از هدفی مشابه پیروی می‌کنند: تثبیت نظم سرمایه داری. به یکباره استثمار کارگران را تشدید می‌کند، انرژی انقلابی پرولتاریا را خفه می‌کند، و جهت جنگ آماده می‌شود. این‌ست سرشت فاشیسم.

تاریخ ثابت نموده است که بورژوازی، جهت تبلیغ خود به عنوان حامی دمکراسی، به عنوان دست‌آویزی برای رژیم قانونی تروریستی خود، حتی از دستور کار ضدفاشیستی استفاده می‌کند. همان آقای پیلودسکی که در بالا بدان پرداختیم، حکومت فاشیستی خود را در پولند با اعلام دفاع از دمکراسی و جمهوری از آغاز فاشیسم پولندی برقرار کرد. حکومت خود را دمکراسی نظامی نامید. وضعیت مشابهی در استونی توسعه یافت، جایی‌که به بهانه مبارزه با قدرت روبه افزایش «واپس-vaps» (جنبش واپس- یک جنبش ضدکمونیستی) در سال ۱۹۳۴، دیکتاتوری پات (Päts) تأسیس شد.

پشت نقاب تقوا، سرزمین پدری، و حتی خود ضدفاشیست، همین سرشت اجتماعی و سیاسی نهفته است.

فاشیسم نه چیزی اضافه است و نه یک پدیده عجیب و غریب. فاشیسم نه اراده برخی از افراد کلامبردار دیوانه است و نه تصادفی از تاریخ. فاشیسم محصول منطقی توسعه تضادهای درحال توسعه در دوران زوال سرمایه داری است. این توسعه دیالکتیکی، ارتجاعی ترین اعمال پنهانی سرمایه داری را افشاء می‌کند و جهت برآورده کردن همه امیال سرمایه داران حاکم تلاش می‌کند.

این طبقه حاکم با یک دست اشک تمساح خود را پاک می‌کند، و از جنایات فاشیسم مغموم می‌شود، درحالی‌که با دست دیگر از جنگ‌های نفرت انگیز نسل کشی سود می‌برد و ظالمانه ترین سیاست ارتجاع و تاریک اندیشی مذهبی - متافزیک را بر مردم وحشتزده تحمیل می‌کند. آن‌ها با خفه کردن زحمت‌کشان، بیشترین سود ممکن از آن‌ها را به زور به دست می‌آورند و هر لباس باقی‌مانده که از دمکراسی نمایندگی کند و بتواند به تشکیلات آن‌ها اجازه دهد، تکه تکه می‌کنند. این طبقه حریص، به تدریج دست‌آورد هائی را که محصول دهه‌ها جنبش‌های فعال در حوزه اجتماعی و اقتصادی‌ست، به‌عقب برمی‌گرداند. این نیروها، قوانین سرکوب‌گرانه را بی امان زنده می‌کنند و به دستگاه گسترده پولیس اختیارات بی‌رویه جهت اجرای آن‌ها اهداء می‌کند به طوری‌که فرد ممکن‌ست باور کند در ترسناکترین دوران رها شده است.

از آنجائی‌که تضادهائی که منجر به ظهور فاشیسم می‌شود، دقیقاً از شیوه تولید سرمایه داری ناشی می‌شود، هیچ امیدی نیست که به این وضعیت به طور مسالمت آمیز فیصله داد.

حتی درحالی‌که قواعد اجتماعی به سرعت فراتر از امکانات رفاهی ثروت‌مندان است، از جمله (مهم‌تر از همه) مردم آگاه زحمت‌کش طبقه خود را دارند، اما سیستم اقتصادی فعلی به گره‌گاهی تبدیل گشته که مانع از پیشرفت اجتماعی‌ست.

فقط فاشیسم، با همه اجزای تشکیل دهنده اش؛ میلیتاریسم، گسترش پولیس، مخالفت با روشن‌گری، و گرایش به دیکتاتوری عده قلیلی از بورژوازی تاریک اندیش می‌تواند سیستم امروزی را از سقوط کامل نجات دهد. این پدیده ارتجاعی فقط بحران عمیق را تشدید می‌کند. جامعه در باریکترین حلقه‌های خود تجزیه می‌شود تا سیمای پیچیده فاشیسم عریان را شکل دهد.

فقط یک پرولتاریای متشکل، آگاه از منافع خود و آماده برای مبارزه در هر شکلی می‌تواند مانع از پیشروی سیل آسای فاشیسم‌گردد. در کوتاه مدت، این کارگران می‌توانند اشتباهی ضدبشری بورژوازی را که مدت‌ها قبل با مصونیت از

مجازات خود دیوانه شده، مهار کنند. در درازمدت، این کارگران هستند که بر فاشیسم و سیستمی که آن را ساخته، پیروز خواهند شد.



از آنجایی که زحمت پرولتاریا عمارت فاسد سرمایه داری را حفظ می‌کند، فقط قدرت آن‌ها می‌تواند کاخ‌های عاج سرمایه داری را نابود سازد. فقط کارگران می‌توانند برای خود رفاه و کامیابی را به ارمغان بیاورند و به عفریت فاشیستی جنگ و استثمار نقطه پایان بگذارند.

برگردانده شده از:

The Class Nature of Fascism

[/https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism](https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism)